

دوره دوم از ادوار اجتهاد

محمد ابراهیم جناتی

نخستین دوره از ادوار اجتهاد، در شماره پیش این نشریه مورد بحث قرار گرفت. دوره دوم در مورد اجتهاد صحابه و تابعین و تابعان تابعین می‌باشد که به علت عدم گنجایش همه ابیات آن، در چهار قسمت تقدیم خوانندگان ارجمند می‌گردد، بخش اول و دوم درباره اجتهاد صحابه و بخش سوم در مورد اجتهاد تابعین و بخش چهارم درباره اجتهاد تابعان تابعین است. آنچه در این شماره از نظر می‌گذرد قسمت اول از اجتهاد صحابه می‌باشد.

- ۳- وجود اجتهاد از راه رأی در نزد برخی از اصحاب.
- ۴- مخالفت و منع برخی اصحاب از اجتهاد به رأی.
- ۵- علل گرایش برخی صحابه و تابعین به اجتهاد از راه رأی.
- ۶- نکوهش رسول خدا از قیاس و اجتهاد به رأی.
- ۷- منابع اجتهاد در عصر صحابه.
- ۸- مفتیهای معروف در عصر صحابه.
- ۹- مرجعیت عام امام علی در فتوا.
- ۱۰- مجتهدان معروف در زمان صحابه از نظر اهل سنت.
- ۱۱- مظاهر و رویدادهای این دوره.
- ۱۲- اجتهاد از راه رأی در عصر تابعین.
- ۱۳- علل گرایش برخی از تابعان و

دومین دوره از ادوار اجتهاد، دوره تمهید و زمینه‌سازی برای بکارگیری اجتهاد است و دامنه آن بسی گسترده‌تر از دوره اول است. این دوره، از نخستین روز وفات پیامبر اکرم (ص) در اوائل سال ۱۲ هجری آغاز شد و تا زمان غیبت کبرای امام زمان (عج) بسال ۳۲۹ هجری ادامه داشت و حدود ۳۱۸ سال بطول انجامید، این دوره شامل عصر امامان که ۲۴۹ سال و نیز عصر غیبت صغرا که ۶۹ سال طول کشید، می‌باشد. تکمیل ابیات دوره دوم منوط به مطرح نمودن مسائل زیر است:

- ۱- وجود اجتهاد از راه منابع در عصر صحابه.
- ۲- آسان بودن اجتهاد از راه منابع در عصر صحابه و علل آن.

- ۳۵- نقش دشمنان اسلام در سد باب اجتهاد.
- ۳۶- چاره‌اندیشی برای فتح باب.
- ۱- وجود اجتهاد از راه منابع
- در این دوره، اجتهاد از راه منابع معتبر شرعی، مانند کتاب و سنت، همانند دوره اول، در بین عالمان و مجتهدان وجود داشته. منتها برای شیعه نیاز چندانی به اعمال آن در دامنه وسیع و گسترده نبوده است. زیرا بعد از رحلت رسول گرامی (ص) آنان برای پاسخگویی به حوادث واقعه و مسائل تازه هیچگاه مواجه با مشکل نشده و در تنگنا قرار نگرفتند، چرا که آنان بر این اعتقاد بودند که با وفات رسول خدا (ص) عصر نصوص پایان گرفته و ائمه معصومین (علیهم السلام) ادامه دهنده راه رسول خدا بوده و نیز سنت آنان (یعنی قول و فعل و تقریر آنها) تداوم بخش سنت رسول الله می‌باشد.
- بر این اساس هر گاه شیعه در مسائل دینی و وظائف شرعی و شناخت احکام مواجه با مشکلی می‌شدند به امام وقت خویش مراجعه می‌کردند و پاسخ را از آنها به گونه واضح و روشن از راه آیات قرآن و یا احادیث رسول خدا و یا رفتار آنان دریافت می‌کردند.
- و گاهی آن حضرات برخی از پیروان خودشان را برای شناخت احکام و رفع نیازها به بعضی از اصحاب مانند: ابوبصیر، یونس بن عبدالرحمان و ذکریا بن آدم قمی و... ارجاع می‌دادند و آنان با مراجعه به او پاسخ خود را دریافت می‌کردند.
- با توجه به این گفتار دست و بال شیعه در این دوره در فراگرفتن احکام دینی و وظائف
- پیروان آنها به اجتهاد از راه رأی.
- ۱۴- مراجع تقلید در زمان تابعان و تابعین آنها.
- ۱۵- فقهای معروف در زمان تابعین.
- ۱۶- فقهای معروف در زمان تابعان تابعین.
- ۱۷- نویسندگان معروف در زمان تابعین و تابعان آنها.
- ۱۸- منابع اجتهاد در زمان تابعین.
- ۱۹- آسان بودن اجتهاد در عصر تابعین.
- ۲۰- رویداد مهم در زمان تابعین.
- ۲۱- برخی از مشخصات و مظاهر حکومت عباسیان در این دوره.
- ۲۲- پیدایش مجموعه‌های اصولی در این دوره.
- ۲۳- نزاع و اختلاف بین مکتب رأی و مکتب حدیث در این دوره.
- ۲۴- پدیدار شدن مجموعه‌های حدیثی در این دوره.
- ۲۵- پدیده اختلاف قاریان در کیفیت قرائت برخی کلمات قرآن در این دوره.
- ۲۶- پیدایش مذاهب گوناگون در این دوره.
- ۲۷- علل گسترش مذاهب در این دوره.
- ۲۸- عوامل نشر برخی از مذاهب.
- ۲۹- منابعی که در زمینه مذاهب بحث می‌کند.
- ۳۰- فقه اجتهادی در اواخر حکومت عباسیان.
- ۳۱- زمان پیدایش پدیده انسداد باب اجتهاد در این دوره.
- ۳۲- پیامدهای سد باب اجتهاد و حصر مذاهب در این دوره.
- ۳۳- نخستین سد کننده باب اجتهاد در این دوره.
- ۳۴- علل پدید آمدن انسداد باب اجتهاد.

می‌کنیم:

الف - زمانی که امام علی (علیه السلام) پسر عموی خویش قثم بن عباس را بعنوان فرماندار مکه برگزید به او فرمود: «أفت المستفتی و علم الجاهل» استفتا کننده را فتواده و جاهل را تعلیم کن (اسد الغابه ۱۹۷/۴).

ب - امام صادق (ع) به ابان بن تغلب فرمود: «اجلس فی مسجد المدینة و أفت الناس، فانی احب ان یری شیعتی مثلک» (جامع الرواة ۹/۱) و رجال نجاشی ترجمه این تغلب) در مسجد مدینه بنشین و برای مردم فتواده، زیرا من دوست دارم مانند تو در شیعیانم دیده شوند.

ج - امام صادق (ع) در پاسخ کسی که از مسح بر پارچه‌ای که بر ناخن قطع شده‌اش قرار داشت پرسش نمود، فرمود: «یعرف هذا واشباهه من کتاب الله عزوجل ماجعل علیکم فی الدین من حرج امسح علیہ» (وسائل ج ۱ ص ۳۲۷) باب ۳۶ از ابواب وضوء) حکم این مسأله و امثال آن از کتاب خدا شناخته می‌شود، در دستورات دینی رنج و سختی برای شما قرار داده نشده است و بر همان پارچه مسح نمایید.

پذیرش امام شیوه معاذ را در بیان فتوا سومین دلیل این است که فقیه بزرگ معاذ بن مسلم نحوی که معاصر امام صادق (ع) بود می‌گوید وی به من گفت: «بلغنی انک تقعد فی الجامع فتفتی الناس، قلت: نعم واردت ان اسالک عن ذلک قبل ان اخرج: انی اقعده فی المسجد فیجیئنی الرجل فیسألنی عن الشیء فاذا عرفته بالخلاف لکم، اخبرته بما یفعلون ویجیئنی

شرعی باز بودم و به مشکل مهمی دچار نمی‌شدند، زیرا یا از زبان امام وقت و یا از زبان کسی که او معین می‌کرد پاسخ دریافت کرده و بدون هیچ گونه تردیدی بعنوان حکم خدا بر طبق آن عمل می‌نمودند.

دلایل گسترده‌تر شدن اجتهاد
بکارگیری اجتهاد در عصر ائمه (علیهم السلام) در زمینه گسترده‌تری انجام می‌شد. برای اثبات این موضوع به دلایل زیر می‌توان تمسک جست:

امر امامان به تفریح و تطبیق

دلیل اول بر گسترده شدن اجتهاد در این دوره روایاتی است که امامان شیعه تفریح و بازگشت دادن فروع تازه را به اصول پایه بر اصحاب لازم شمرده‌اند، بجا است بعضی از آنها را در اینجا یادآور شویم:

الف - امام صادق (ع) فرمود: «انما علینا ان نلقى الیکم الاصول وعلیکم ان تتفرعوا» (سفینة البحار ۲۲/۱) بر ما لازم است اصول احکام را بیان نماییم و بر شما لازم است که فروع تازه را به اصول پایه بازگردانید.

ب - امام رضا (ع) فرمود: «علینا بالقاء الاصول وعلیکم التفریح» (اعیان الشیعه ۳۸۷/۱) بر ماست بیان اصول (احکام) و بر شما تفریح است.

امر امامان به صادر کردن فتوا

دومین دلیل بر مدعی، روایاتی است که امامان در آنها به عالمان و بزرگان اصحاب خویش امر می‌کردند که برای مردم فتوا دهند. به نمونه‌هایی در این باره اشاره

در عناوين اشتقاقی تعلیلی است، بر این اساس در اولی متعلق امر غير از متعلق نهی است، اما در دومی متعلق امر عين متعلق نهی است. و بدین جهت در اولی قائل بجواز دارد، ولی در دومی قائل به جواز ندارد.

تدوین کتابهای اصولی در این دوره
چهارمین دلیل برگزیده گی بکارگیری اجتهاد در این دوره تدوین کتابهای اصولی و بحثهای اجتهادی توسط اصحاب امامان است برای نمونه برخی از آنها بیان می شود:

هشام بن حکم، از اصحاب امام صادق (ع)، رسالهای دارد در بحث الفاظ و یونس بن عبدالرحمان، از اصحاب امام رضا (ع)، رسالهای مختصر در اصول فقه و نیز رسالهای در اختلاف حدیث و مسائل آن تنظیم نموده، نجاشی این رساله و رساله هشام بن حکم را در کتاب رجالش یادآور شده است.

ابوسهل نوبختی، از اصحاب امام حسن (ع) رسالهای در موضوع عام و خاص تدوین نموده است، نجاشی این رساله را نیز در رجالش یادآور شده است.

این تألیفات اصحاب و یاران امامان همان قواعد عامهای بود که به صورت روایات نقل می کردند، که بعدها بگونه علمی مطرح شدند و مآلاً منشأ بروز قواعد فقهی و اصولی شد که اجتهاد تا به امروز بر آن قواعد مبتنی است و آنها عبارتند از براهت، استصحاب، موازین ترجیح در روایات متعارضه، قواعد تخییر و حجیت خبر واحد ... و

حاصل اینکه، این کوششهای بنیادی از

الرجل اعرفه بمودتکم و حکم فآخره بما جاء عنکم ویجی الرجل لاعرفه ولا ادری من هو فاقول جاء عن فلان کذا وجاء عن فلان کذا فادخل قولکم فیما بین ذلک؟ فقال لی: اصنع کذا فانی کذا اصنع». (وسائل ج ۱۸ / باب ۱۱ از ابواب صفات قاضی)

به من خیر رسیده که تو در مسجد برای مردم فتوا می دهی، گفتم آری چنین می کنم، سپس عرض کرده پیش از ترک خدمتتان استوالی دارم، شخصی می آید و هنگامی که شخصی مسألهای را طرح می کند، اگر دانستم که مخالف شما است و به آراء شما عمل نمی کند فتوای مسورد پذیرش مذهب او را نقل می کنم و اگر دانستم که از پیروان شما است فتوا را مطابق مذهب شیعه بیان می کنم و اگر ندانستم که از کدام دسته است آراء مختلف را برایش بیان می نمایم و نظر شما را در آن میان می آورم. امام (ع) فرمود: به همین شیوه ادامه ده که من نیز همین گونه عمل می کنم.

* مورد دیگر، صدور فتاوی از فضل بن شاذان ازدی نیشابوری، از اصحاب امام هادی (ع) است. به عنوان نمونه: فتوای او به صحت نماز در مکان غصبی، بر مبنای جواز اجتماع امر و نهی در شیء واحدی که دارای دو عنوان باشد، و ظاهراً او نخستین کسی است که اجتماع امر و نهی را در شیء واحدی که دارای دو عنوان باشد جایز شمرده و پیش از او فقیهی را سراغ نداریم که دارای این نظر باشد. البته او جواز اجتماع را فقط در عناوین مبدای پذیرفته، نه در عناوین اشتقاقی، به دلیل اینکه جهت در عناوین مبدای تقییدی، ولی

است: «قال ابو جعفر (عليه السلام): من افتى الناس بغير علم ولا هدى من الله لعنته ملائكة الرحمة وملائكة العذاب ولحقه وزير من عمل بفتياه».

امام باقر (ع) فرمود: هر کس بدون علم و هدایت به فتوا دادن مبادرت ورزد، فرشتگان رحمت و عذاب او را لعنت کنند و گناه آنان که نظر خطای او را بکار بندند بر عهده اوست.

در اصول کافی (ج ۱/ باب ۱۲، باب النهی عن القول بغير العلم حدیث ۹) امام صادق (ع) از قول رسول خدا (ص) نقل کرده است: «من عمل بالمقاییس فقد هلك و اهلك و من افتى الناس بغير علم و هولا يعلم الناسخ من المنسوخ و المحکم من المتشابه فقد هلك و اهلك».

هر کس به قیاس عمل کند، هم خود هلاک شود و هم آنان را که به نظر او عمل کنند هلاک گردانند، و نیز هر کس بدون علم فتوا دهد در حالی که ناسخ و منسوخ و محکم و متشابه را نمی‌داند خود و دیگران را هلاک کرده است.

در وسائل (ج ۱۸/ باب ۴، از ابواب صفات قاضی حدیث ۲۳) نقل شده است؟ رسول خدا (ص) فرمود: «من افتى الناس بغير علم فليتبوا مقعده من النار». هر کس بدون علم فتوی دهد، جایگاهش از آتش پر خواهد بود.

امر امام به رها کردن آراء دیگران

هفتمین دلیل بر مدعی، روایتی است در وسائل (ج ۱۸/ باب ۱۱) که حسین بن روح از ابو محمد حسن بن علی (علیهما السلام) درباره کتب بنی فصال پرسید،

سوی امامان، نتایج پر بار و خوبی را بدنیاال داشت و اجتهاد به مثابه عنصر کشف احکام حوادث واقعه و مسائل تازه در دامنه وسیع تری به جریان افتاد. و در پی تمهیدات اساسی از سوی امامان و مراحل مختلف اجتهاد از حیث تدوین در دامنه گسترده تر آماده شد.

تدوین این کتابها نمایانگر این است که در عصر امامان، مسائل اصولی و اباحت اجتهادی مطرح بوده است.

ارجاع امامان به بعضی از عالمان

پنجمین دلیل روایاتی است که امامان، بعضی از پیروان خود را در اخذ احکام، به اصحاب برجسته خود ارجاع می‌دادند که شامل حدیث و فتوا می‌شود. بعنوان نمونه: در وسائل (ج ۱۸/ باب ۱۱ از ابواب صفات قاضی/ حدیث ۳۴) آمده است: عبدالعزیز مهتدی می‌گوید از امام رضا (علیه السلام) سؤال کردم: «انی لا اقدر علی لقاك فی كل وقت فمن أخذ معالم دینی فقال: خذ عن یونس بن عبدالرحمن».

من همیشه نمی‌توانم شما را ملاقات کنم، امور دینی و مسائل شرعی خود را از چه کسی یاد بگیرم؟ امام فرمود: از یونس بن عبدالرحمن.

البته از این قبیل اخبار زیاد است و آوردن همه آنها در اینجا ضرورتی ندارد.

منع از فتوای بدون علم

ششمین دلیل بر مدعی، روایاتی است که از فتوا دادن بدون علم منع می‌کند و نیز فتوا دادن از راه منابع غیر معتبر. در وسائل (ج ۱۸/ باب ۴، از ابواب صفات قاضی) آمده

نمی‌باشد. یعنی با وجود نص نمی‌توان
اجتهاد نمود.

این دلیل قابل نقد و خدشه‌پذیر است
زیرا:

اولاً- به نظر شیعه اجتهاد در مقابل نص
قرار ندارد، بلکه در چهار چوب آن است.
چون اجتهاد در نزد شیعه عبارت از
بکارگیری اصول احکام است برای بازگشت
دادن فروع تازه به آنها. بلی اجتهاد در نظر
اهل سنت در مقابل نص قرار دارد و با
وجود نص نمی‌توان آن را پذیرفت، زیرا
اجتهاد آنان عبارت از تشریح حکم از راه
رای و تفکر شخصی است.

ثانیاً- این تصور که در عصر ائمه باب نص
مفتوح بوده و نیازی به اجتهاد و فتوا
نبوده نادرست است. زیرا امامان معمولاً در
مدینه بوده‌اند و تنها برای شیعیانی که در
مدینه می‌زیستند این امکان بود که مسائل
خویش را به آسانی از آنها بپرسند، اما
شیعیانی که از ائمه دور بودند و در
شهرهایی مانند خراسان و ری... زندگی
می‌کردند نمی‌توانستند مشکلات خود را
بوسیله آنان حل و نیازشان را برطرف
نمایند.

عدم نیاز به اجتهاد در این دوره

دومین دلیل بر عدم وجود اجتهاد این
است که شیعیان پرسشهای خود را به توسط
مسافران و حجاج به ائمه می‌رساندند و
پاسخها را دریافت می‌کردند و از این راه
مشکلات خود را حل می‌نمودند. پس
شیعیان برای رفع مشکل خود نیاز به اجتهاد
نداشتند. این دلیل نیز قابل نقد است، زیرا:
اولاً- این شیوه شامل همه مسائل و
رویدادها نبوده، و فقط در برخی موارد این

حضرت فرمود: «خذوا بما رووا و ذروا بما
راوا» آنچه را که از ما روایت کرده‌اند بگیرید
و آنچه را که خود نظر داده‌اند رها کنید.

این بیان امام برای اصحاب درباره آن
کتابهایی بود که از برخی گروههای شیعی
چون بنی فضال و برخی از راویان شیعه
چون شلمغانی در دست بوده است.

از بیان امام استفاده می‌شود که در زمان
او اجتهاد وجود داشته است. ولی چون
اجتهاد و استنباط امثال بنی فضال و
شلمغانی مطابق با موازین شرعی نبوده لذا
پیروان خود را از عمل بر طبق آراء و
نظریات اجتهادی آنان منع نموده‌اند

از مجموع دلائل مذکور بدست می‌آید
که اجتهاد از راه منابع معتبر شرعی در عصر
امامان وجود داشته و اصحاب، در اتخاذ این
شیوه، مورد تأیید آنان بوده‌اند و نیز امامان
در این دوره برگسترش اجتهاد تأکید
داشته‌اند.

دلائل عدم اجتهاد در عصر امامان

در اینجا بجا است ادله معتقدان به عدم
وجود اجتهاد در این دوره (عصر امامان) را
یادآور شویم و سپس پاسخ آنها را بگوییم.
برخی از دانشیان بر این باورند که تا
زمان غیبت کبری امام زمان، شیعیان
در هیچ حکمی به اجتهاد نپرداخته‌اند. آنها
برای اثبات این نظریه به دلائلی
استدلال نموده‌اند، از آن جمله عبارتند از:

عدم جواز اجتهاد با وجود نص

دلیل اول بر عدم وجود اجتهاد این است
که با وجود امام معصوم در این دوره که
زمان نص بحساب می‌آید اجتهاد جائز

نبودن علم اصول در این دوره

سومین دلیل بر اینکه شیعیان تا زمان غیبت کبرای امامزمان در شناخت هیچ حکمی به اجتهاد نپرداخته‌اند این است: علم اصول که پایه اجتهاد است در شیعه وجود نداشته مگر بعد از زمان غیبت کبرای امامزمان (ع) و پیش از این، علم اصول و اباحت اجتهادی در انحصار اهل سنت بوده است.

این دلیل نیز نادرست است، زیرا همانگونه که اشاره شد برخی از اصحاب و یاران ائمه (ع) در علم اصول و اباحت اجتهادی دارای تألیف بودند و علمای شیعه در این امر بر علمای اهل سنت پیشی داشتند. اگر چه بیشتر اهل سنت بر این عقیده‌اند نخستین کسی که علم اصول را تدوین نمود محمد بن ادریس شافعی است ولی شیعه معتقد است که آموزش مسائل علم اصول توسط ائمه شیعه صورت گرفته است.

تأیید نظر شیعه توسط ابو زهره

استاد محمد ابو زهره، نویسنده معروف مصری بعد از بررسی این بحث نتیجه می‌گیرد که فنون علم اصول توسط ائمه شیعه املاء شده و شاگردان امام صادق (ع) مثل هشام بن حکم کتبی را در این مورد نوشته‌اند و به اصول اربعه (اصول چهار صد گانه) معروف است که نمایانگر طرح مباحث علم اصول توسط ائمه شیعه است.

از ادلای که نظریه محمد ابو زهره را تأیید می‌کند وجود احادیثی است که سخن از عناصر مشترک اصولی و قواعد کلی استنباط احکام شرعی به میان آورده است.

امکان فراهم می‌شده است.

ثانیاً - پاسخ پرسشها معمولاً پس از گذشت زمان طولانی به آنان می‌رسیده است که نمی‌توان گفت در این فاصله طولانی آنان بدون تکلیف بوده‌اند.

ثالثاً - مسافرها همیشه دسترسی به ائمه (ع) نداشتند، زیرا آنان در بسیاری از زمانها در زندان خلفای جور محبوس بوده و یا در حصر و زیر نظر بسر می‌بردند، بگونه‌ای که شیعیان نمی‌توانستند خدمت آنها برسند. بعنوان نمونه:

امام صادق (ع) مدتی در زندان منصور بودند و هیچ‌کس نمی‌توانست با ایشان ملاقات نماید و زمانی هم که در زندان نبودند تحت مراقبت شدید قرار داشتند و کسی نمی‌توانست به آسانی به ایشان نزدیک شود و برای تماس گرفتن با آن حضرت حیل‌های گوناگونی باید بکار گرفته می‌شد و چه بسا شیعیان بعنوان فروش چیزی به خانه او نزدیک شده و با سختی و احتیاط مسأله‌ای را می‌پرسیدند.

پس از آن حضرت نیز امام موسی بن جعفر (ع) سالهای مدید در زندانهای بصره و بغداد محبوس بودند تا زمانی که به شهادت رسیدند.

در این زمانها شیعیان چه می‌کردند؟ آیا در این زمانها برای آنان مسائلی رخ نمی‌داد؟ حقیقت مطلب این است در مواقع مذکور که مسائل تازه رخ می‌داد، فقیهان و راویان برجسته چون زراره و محمد بن مسلم و فضل بن شاذان و صفوان بن یحیی و ... از طریق اجتهاد پاسخ‌گوی نیازهای فقهی شیعیان بوده‌اند.

در مورد مسأله‌ای رسیده باشد راویان از ائمه (ع) می‌خواستند که معیاری جهت گزینش معرفی نمایند، و لذا در رفع تعارض از این دسته از اخبار متعارضه روایاتی رسیده که آنها را اصولیان «اخبار علاجیه» نامیده‌اند و البته این نوع اخبار زیاد است و بیان آنها در اینجا چندان نیازی نیست.

عامل تعارض احادیث

عواملی که باعث پدیداری تعارض در احادیث شده همانگونه که در بحثهای گذشته گفته‌ایم عبارتند از:

۱- از دست رفتن قرائن که همراه نصوص بوده و منشأ این، گاه تقطیع حدیث، و گاه غفلت راوی در مقام روایت حدیث است.

۲- تصرف برخی از راویان حدیث در الفاظ نص و مقید نبودن آنان به نقل عین الفاظ آن.

۳- وجود زمینهای تقیه که امامان (ع) با آن مواجه بودند.

۴- روشهای تدریجی امامان (ع) در بیان احکام شرعی جهت رعایت حال سئوال کنندگان و شرائط و موقعیتهای خاص.

۵- دخالت مغرضانه برخی از عناصر ضداسلام در احادیث امامان (ع)، بنابراین آنکه از عناصر خاصه استنباط می‌کنند باید توانایی حل تعارضات را در زمینهای یادشده دارا باشد.

سخن کوتاه

مفهوم اجتهاد در این زمان نزد دانشیان اصولی شیعه همان مفهوم اجتهاد در دوره اول (عصر رسول خدا) است. زیرا همان هنگامی که مبادی اجتهاد که اصول احکام است وجود یافتند اجتهاد نیز بعنوان تابعی از آنها وجود پیدا کرده است.

در این احادیث، پاسخ ائمه (علیهم السلام) پیرامون پرسش از این اصول و قواعد بیان شده که عبارت است از: استصحاب، برائت، احتیاط، تخییر و نیز قواعدی مانند: قاعده طهارت، قاعده‌دید، اباحه، حلیت، صحت، تجاوز، فراغ، لاضرر، لاجرح که در کل فقه پراکنده‌اند.

همه میدانیم که این اصول و قواعد در مقام استنباط و استخراج احکام از منابع شرعی بسیار مفید و یاری دهنده‌است، بلکه بدون بکارگیری آنها بخش عمده‌ای از کلیت اجتهاد و فقاقت از کار می‌افتد.

تأیید نظریه ابو زهره از راه اخبار علاجیه علاوه بر احادیث پیشین احادیثی از امام (ع) رسیده که در علم اصول، آنها را اخبار علاجیه می‌نامند، بوسیله این دسته از اخبار قسمت مهمی از مسائل بنیادی اجتهادی، تحقق می‌گردند و این نمایانگر این است که مسائل اجتهادی در سطحی وسیع بوسیله خود امامان (ع) مطرح شده‌است و در واقع بنیادهای اجتهاد را آنان استوار کرده و مبادی و قواعدش را تعلیم فرمودند.

تاریخ نشانگر این است که هرگاه متون احادیث امامان که در اختیار پیروانشان قرار می‌گرفت از نظر عام و خاص، مطلق و مقید، مجمل و مبین، ظاهر و اظهر، ظاهر و نص با یکدیگر تفاوت داشته، مادامی که بین آنها جمع موضوعی امکان داشت مطابق قانون آن بین آنها جمع موضوعی می‌کردند و آنگاه که بین آنها جمع حکمی امکان داشت بین آنها جمع حکمی می‌کردند و از این طریق تعارض را از میان آنها برطرف می‌کردند. و هرگاه بین آنها جمع موضوعی و حکمی امکان نداشت مانند جایی که دو نقل کاملاً مختلف

برخوردار از آسانی بوده و نیاز فراوانی به مقدمات علمی و ابزار زیادی نداشته است.

و برای اینکه این مدعی خوب روشن شود، مناسب است علل سهولت و آسانی آن را در اینجا مطرح نماییم که عبارتند از:

الف - ارتباط مستقیم اهل اجتهاد از راه منابع معتبر شرعی بخاندان پیامبر که این ارتباط بگونه یقین مزایا و فوایدی را برای آنان داشت که از آنجمله است:
- آگاهی بیشتر آنان به قواعد و قوانین فقه اجتهادی.

- آگاهی بهتر آنان به طریقه استنباط صحیح از منابع و پایه‌های شناخت معتبر شرعی.

- آگاهی بیشتر آنان بویژگیهای منابع فقه اجتهادی بخصوص ویژگیهای منبع اول که کتاب خدا است از قبیل: دانستن زمان صدور آیهای که مربوط به فقه اجتهادی است و نیز دانستن مکان صدور و شأن نزول و دسترسی به قرائنی که برای جهت صدور و تعیین مراد از معانی الفاظ بوده که دانستن اینها در مقام استنباط بدون شک دارای نقش بسزائی می‌باشند و سبب آگاهی آنها از امر مذکور دو چیز می‌تواند باشد.

اول - نزدیک بودن آنان به زمان نزول آیات.

دوم - ارتباط آنان به امامان (علیهم السلام)، این مزایا برای آنان است که در دوره‌های بعد آمده‌اند نبوده است.

ب - عدم نیاز اهل اجتهاد در این دوره به علوم از قبیل علم رجال و علم حدیث و اصول فقه و... و بدین جهت اجتهاد و استنباط بگونه آسان انجام می‌شد، بی‌آنکه درگیر پیچ و خمهای معضلات اجتهاد و مبانی آن شوند و در گرداب جرح و تعدیها

قبیل ذکر است که اجتهاد بدانگونه که شرحی گذشته هدف نیست، بلکه ابزاری است که خدا در اختیار بشر قرار داده‌است تا در مقام استنباط احکام شرعی موضوعات مستحدثه بر آید، و اینکه بعضی بر این اعتقادند که مفهوم اجتهاد در زمان رسول خدا (ص) و امامان (ع) با مفهومی که در نزد شیعه در قرن هفتم پیدا نمود تفاوت دارد، نادرست است. زیرا بسیار تعجب آور است که بگوییم کلمه «اجتهاد» در زمان رسول خدا (ص) و ائمه (ع) تا قرن هفتم دارای معنای استنباط حکم شرعی از راه رأی و تفکر شخصی بود. و بعد انقلاب معنوی در آن پیدا شد و دارای معنای استنباط حکم شرعی از راه منابع معتبر شرعی گردید. معنای اول را دانشیان اصولی اهل سنت و معنای دوم را دانشیان شیعه می‌گویند.

لفظ اجتهاد از همان آغاز پیدایش مبادی آن در مدینه دارای مفهومی که شایع و مورد پذیرش است بوده، منتهی نه بدین معنی که در هر موردی که بکار گرفته می‌شد مقصود همان معنای شایع در نزد شیعه بوده‌است. چون استنباط از راه رأی نیز در دوره دوم بکار گرفته شده‌است و پیشوایان دینی و فقهله شیعه با این معنای اجتهاد مخالف و آن را مورد نکوهش قرار دادند.

۲- آسان بودن اجتهاد از راه منابع در این دوره

هر کس اندک آگاهی از عناصر خاصه مشترک استنباط داشته باشد شکی نخواهد داشت که در این دوره همانند دوره اول کار اجتهاد و استنباط نسبت به دوره‌های آتی

۳- وجود اجتهاد از راه رأی در این دوره بجاست بحث از وجود اجتهاد از راه رأی

را در این دوره در دو مقام مطرح نماییم

الف- اجتهاد از راه رأی (زمان صحابه)

ب- اجتهاد از راه رأی (زمان تابعین).

اجتهاد از راه رأی (یا اجتهاد آزاد) در این دوره (زمان صحابه) وجود داشته است زیرا مصادر اولیه نمایانگر این حقیقت است که ابوبکر و عمر بن خطاب و عثمان بن عفان در مواردی که در عناصر خاصه استنباط (کتاب و سنت) برای شناخت احکام مسائل و رویدادهای تازه نص خاص نمی یافتند به مشورت با اصحاب رسول خدا می پرداختند، اگر بر حکم آن مسأله اتفاق نظر بین آنان بود مطابق آن عمل می کردند و اگر چنین نبود به قیاس و اجتهاد از راه رأی متوسل شده و پاسخگو می شدند.

و پس از آنان آنکه بیش از همه به اجتهاد از راه رأی اهمیت می داد عبدالله بن مسعود (۲۳م) و پس از او شاگردان معروفش از قبیل علقمه بن قیس نخعی (۶۵/۶م) و پس از آنان ابراهیم یزید نخعی (۹۵ هجری) و بعد از او شاگردش حماد بن ابی سلیمان (۱۲۰م) و پس از او شاگردش ابوحنیفه (۱۵۰م هـ ق) که در اواخر ایام تابعین می زیست، بوده است. در این مسأله جای هیچ گونه شک و تردیدی نیست.

سخنان بزرگان اهل سنت در این زمینه
ابن قیم جوزی صاحب کتاب اعلام

الموقعین عن رب العالمین می گوید:

عمل اصحاب به قیاس و رأی بطور معنوی در قضایای متعددی به ثبوت رسیده است.

وی در همان کتاب (ج ۱/ص ۶۱-۲۴)

و تعارضات و تزاحمات سندی متنی گرفتار آیند.
ج - نبودن پدیدهها و رویدادهای مبهم

و پیچیده و مسائل تازه در برابر آنها به آن گونه که در دورهای بعد که برای دیگران به وجود آمد، زیرا سائلی که در برابر آنها در این دوره قرار می گرفت مانند مسائل امروزه پیچیده نبوده و بدین جهت در مقام پاسخ مواجه با سختی و مشکلی نمی شدند.

د- نبودن آراء و نظریات گوناگون برای حکمی در مسألهای، بدین جهت ذهن مجتهد هیچگاه مشوب نمی گشت و به مجرد مراجعه به مایههای اصلی استنباط حکم را استنباط و پاسخگوی آن می شدند.

ه- عدم نیاز مسأله در مقام پاسخ به آن به گفتگو و بحثهای نظری و استدلال زیرا در این دوره هنوز فقه اجتهادی بصورت یک فن خاص و صناعت مخصوص در نیامده بود که نیاز به قوانین و ضوابط و یا علوم خاص باشد. مردم در این دوره در هنگام نیاز به قرآء (قاریان) مراجعه می کردند و پاسخ دریافت می نمودند. کتاب الاجتهاد و التجدید (ص ۵۹) به این مطلب اشاره دارد.

بلی زمانی که اهل اجتهاد از دوره اول که دوره نص بود دور شدند نیاز به قوانین خاص و علوم مخصوص در شناخت پندیا نمودند و هرچه دوری آنها از زمان نص بیشتر شد نیاز با آنها نیز بیشتر احساس گردید زیرا مراتب ابهام و پیچیدگی و مشکلات در مقام استنباط احکام حوادث واقعه بیشتر گردید. که در نتیجه برای زدودن ابهامها و حل مشکلات چارهای جز از راه آن قواعد و قوانین خاص نبوده است.

ابوبکر مطابق کتاب و سنت رسول خدا حکم می کرد. و هر گاه حکم مسأله‌ای را نمی یافت از آنها که در نزد او بودند پرسش می کرد. و هر گاه آنان نیز نمی دانستند از راه اجتهاد به رأی پاسخ می داد و بعد از وفات ابوبکر نیز امر بر همین منوال بود.

در پیش گفتار تاریخ فلسفه اسلامی (ص ۱۷۷) از ابن مسعود نقل شده که هر گاه برای کسی مسأله‌ای برای قضاوت پیش آید باید مطابق با آنچه در کتاب خداست قضاوت نماید و اگر در قرآن نیافت مطابق آنچه که رسول خدا فرموده قضاوت نماید و اگر در سخنان پیامبر نیز نیافت مطابق آنچه که صالحان قضاوت کردند قضاوت کند و اگر از این طریق هم نتوانست، از راه اجتهاد به رأی قضاوت نماید و هر گاه از این طریق هم بگونه نیکو نمی تواند سکوت کند و حیا نکند.

از برخی سخنان امام علی (علیه السلام) نیز بدست می آید که در زمان اصحاب پیامبر (ص) تشریح برای حوادث واقعه از راه رأی وجود داشته است و بدین جهت آن حضرت آن را مورد نکوهش و سرزنش قرار داده است.

در هر حال آنان در مواردی یا تصریح کرده اند که از راه رأی احکامی را بیان نمودند، یا آنکه در این باره فرمان صادر کرده اند.

تصریح ابوبکر بر عمل به رأی
جلال السدین سیوطی در کتاب
تاریخ الخلفاء و ابو حامد محمد غزالی در
کتاب المستصفی (ج ۲، ص ۲۴۲) می گوید

می گوید: برخی از اصحاب مانند ابن مسعود و ابوبکر پاسخ مسائل را از راه رأی می گفتند.

ابن حزم ظاهری (پیشوای دوم مذهب ظاهری) صاحب کتاب الاحکام لاصول الاحکام می نویسد: هر کس عمل اصحاب به قیاس و رأی را انکار نماید تعصب ورزیده است.

علامه احمد بن عبدالرحیم حنفی (م ۱۱۸۰) معروف به شاه ولی الله دهلوی در کتاب الانصاف فی سبب الخلاف از میمون ابن مهران نقل می کند: هر گاه به ابوبکر برای پاسخگویی در مسأله خلافی مراجعه می شد به کتاب خدا نظر می کرد، اگر حکم را در آنجا می یافت مطابق آن حکم می کرد و اگر نمی یافت به سنت رسول خدا نظر می کرد و اگر در آنجا نیز نمی یافت به مسلمانان مراجعه می کرد و به آنها می گفت: پاسخ فلان مسأله مورد نیاز است آیا شما درباره آن چیزی از رسول خدا می دانید؟ در صورتی که می دانستند حکم را بیان می کردند و او می گفت خداوند را سپاس که بین ما قرار داد کسانی که علم پیامبر را برای ما حفظ داشته اند و هر گاه آنان چیزی نمی دانستند خوبان و آگاهان را جمع می کرد و با آنها به مشورت می پرداخت و هر گاه درباره حکم مسأله اتفاق نظر می کردند آن را مورد پذیرش قرار می داد و مطابق آن عمل می کرد. قریب به همین مضمون را ابن قیم جوزی در کتاب اعلام الموقعین (ج ۱ ص ۲۴۳) نقل نموده است.

احمد بن علی مقریزی در الخطط (ج ۲، ص ۳۳۲) می گوید: اصحاب بعد از وفات رسول خدا در شهرها پراکنده شدند و

نخست به کتاب خدا نظر کن و هرگاه حکم را بگونه واضح نیافتی آن را بیان کن و از هیچ کس مه‌رس و اگر نیافتی از سنت رسول خدا پیروی نما و اگر در سنت پیامبر نیز نیافتی از راه اجتهاد به رأی حکم را بیان نما.

دهلوی حنفی در کتاب الانصاف فی بیان سبب الخلاف بنا به نقل فرید وجدی در دائره المعارف (ج ۳ ص ۲۱۲) می‌گوید: عمر به شریح می‌گفت «فان جاءک ما لیس فی کتاب الله و لم ینک فیه سنة رسول الله و لم یتکلم فیه احد قبلک فاختر ای الامرین شئت و ان شئت ان تجتهد برأیک لتقدم فتقدم و ان شئت ان تتأخر فتأخر و لاری التأخیر الا خیراً لک.»

هرگاه امری برایت پیش آید که حکم آن را در کتاب خدا و سنت رسول نیافتی و نیز کسی هم پیش از تو سخنی درباره آن نگفته باشد می‌توانی یکی از دو را اختیار کنی یا حکم را از راه رأی بیان کن و یا تأخیر کن تا حکم برایت معلوم شود ولی من تأخیر انداختن را بهتر می‌بینم.

نمونه دیگر

در نامه عمر بن خطاب به ابوموسی اشعری چنین آمده:

چنانچه در موردی قضاوت نمودی و سپس خلاف آن آشکار گردید باید از آن برگردی زیرا حق را نمی‌توان باطل نمود و بازگشت

ابوبکر در مورد کلاله^۴ گفت «اقبول فیها برأیی فان یکن صواباً فمن الله و ان لم یکن فمنی و من الشیطان و الله و رسوله منه برئیان»: من بر طبق رأی خود حکم می‌کنم اگر درست باشد از خدا است و اگر درست نباشد از من و شیطان است، خدا و پیامبر از آن ببری و کنار می‌باشند.

و نیز جلال الدین سیوطی در کتاب تاریخ الخلفا در زمینه داستان فرمان ابوبکر به عثمان بر تنظیم عهدنامه‌ای برای خلافت، می‌نویسد: پس از آنکه عهدنامه تنظیم و به نظر او رسانیده شد، ابوبکر دستهایش را بلند کرد و گفت: «اللهم انی لم ارد بذلک الا صلاحهم و خفت علیهم الفتنة فعملت فیهم بما انت اعلم به و اجتهدت لهم رأیاً فولیت خیرهم»: خدایا من در این کار فقط مصلحت آنان را خواستم و چون ترسیدم که آنها گرفتار فتنه شوند بدین جهت کاری برای آنان کردم که تو، به آن داناتری و برای آنها از راه رأی اجتهاد کردم و بهترین آنها را والی قرار دادم.

و در کتاب تاریخ الخلفا آمده: «فلما استخلف عمر قال: انی لاستحیی ان ارشیئاً قاله ابوبکر»: زمانی که عمر خلافت را تصدی نمود گفت من حیا می‌کنم اظهار رأی کنم درباره آنچه که ابوبکر گفته است.

فرمان عمر به اجتهاد از راه رأی عمر بن خطاب هنگامی شریح قاضی معروف را بعنوان قضاوت به کوفه فرستاد، به او گفت: «انظر ما یتبین لک فی کتاب الله فلا تسئل عنه احداً و ما لم یتبین لک فاتبع فیه سنة رسول الله و ما لم یتبین لک فی السنة فاجتهد فیه برأیک»: برای یافتن حکم خدا

۴ یعنی در ارث کلاله، بعضی گفته‌اند کلاله آن کسی است که نه پدر دارد و نه فرزند بر خویشان دور و بر برادر و خواهر ناتنی و بر بچه زن انسان نیز، اطلاق می‌شود.

«اقول فيها برأى فان يكن صواباً فمن الله و ان يكن خطأ فمنى»: من رأى خود را در مسأله می گویم اگر درست باشد از خداست و اگر خطا باشد از من.

مصطفی عبدالرزاق در کتاب تمهید تاریخ فلسفه اسلامی (ص ۱۷۷) نقل کرده: ابن مسعود می گفت: «من عرض له منكم قضاء فليقض بما في كتاب الله فان لم يكن في كتاب الله فليقض بما قضى فيه نبيه فان جاء امر ليس في كتاب الله و لم يقض فيه نبيه و لم يقض به الصالحون فليجتهد برأيه فان لم يحسن فليقم و لا يستحيى هرگاه امری برای شما پیش آمد که نیاز به قضاوت داشت مطابق آنچه در کتاب خدا آمده قضاوت کند و اگر در کتاب خدا نیافت مطابق آنچه پیامبر قضاوت نمود قضاوت نماید و اگر در کتاب خدا نیافت و از پیامبر و صالحان هم قضاوتی نیابد، اجتهاد از راه رأی را بکار گیرد و اگر نمی تواند حیا نکنند و چیزی نگویند.

و نیز ابن قیم جوزی در اعلام الموقعین (ج ۱، ص ۶۴) می گوید: هر مطلبی را که

* برای آگاهی بیشتر از نامه می توانید به مقدمه ابن خلدون (ص ۱۹۲) و عیون الاخبار ابن قتیبه ج ۱، ص ۶۶ و لعقد الفريد (احمد بن محمد بن عبدربه اندلسی ج ۱، ص ۴۷) و الاحكام السلطانية ماوردی، ص ۶۸ و اعلام الموقعین ابن قیم جوزی، ج ۱، ص ۷۲ و المبسوط محمد بن احمد معروف به سرخسی، ج ۱۶ ص ۶۰ و الاحكام فی اصول الاحكام، ج ۳، ص ۸۱ سیفالدین آمدی مراجعه کنید.

○ می توانید برای آگاهی از این مطلب به کتاب النبذ فی اصول الفقه الظاهری، ص ۵۱ و المحلی ج ۱، شماره ۹۹ با نقد ورد آن که در حاشیه همان کتاب قرار دارد مراجعه نماید.

به حق از ادامه روش باطل بهتر است.* ولی ابن حزم ظاهری (پیشوای مذهب ظاهری) آن را معمول می دانند. ○
در الاحكام فی اصول الاحكام سیفالدین آمدی (ج ۳، ص ۱۵۰) و احیاء العلوم الدین ابو حامد محمد غزالی (ج ۱، ص ۳۹) و فلسفه التشریح فی الاسلام دکتر محمضانی آمده: عمر بن خطاب می گوید همانا عمر نمی داند که بحق و راستی رسیده است یا خیر ولی از سعی و کوشش فروگذار نمی کند.

و نیز در کتاب مذکور (ص ۸۱) آمده که عمر گفت: اقبض فی الجد برأیی و اقول منه برأیی: من با سعی تمام به رای خود حکم می کنم و درباره آن از راه رای می گویم. و در موردی دیگر می گوید: «السنة ما سنه الله و رسوله و لا تجعلوا خطأ الرأى سنة للامة»: سنت آن است که خدا و پیامبرش آن را سنت قرار داده و هیچگاه اشتباه و خطا در رأی را سنت امت قرار ندهید

روزی عمر فتوایی صادر نموده بود، کاتب او نوشت: «هذا ما رأى الله و رأى عمر»: این حکم خدا و رای عمر است. عمر وی را مورد سرزنش قرار داد و گفت: «بئس ما قلت هذا ما رأى عمر فان يك صواباً فمن الله و ان يك خطأ فمن عمر» (ادوار فقه، ج ۱، ص ۴۳۷) اینکه گفتم این رأی عمر است بدسخنی بود زیرا اگر صواب باشد از خدا و اگر خطا باشد از عمر است.

تصریح ابن مسعود به اظهار نظر ابن حزم ظاهری در کتاب محلی (ج ۱، ص ۵۹) می نویسد: از عبدالله بن مسعود درباره مفوضه سؤال شد، او در پاسخ گفت:

است و نیاز برای بکارگیری اجتهاد نیست و بدین جهت است که محققان مذاهب اسلامی مخالفت با نص را جایز ندانسته و صادر کردن فتوا را از راه اجتهاد برخلاف آن حرام دانستند.

پیشوایان مذهب امامیه و نیز ابوحنیفه (پیشوای مذهب حنفی) و محمدحسن شیبانی (پایه گذار فقه حنفی) و محمدبن ادریس شافعی (پیشوای مذهب شافعی) و داود ظاهری اصفهانی (پیشوای مذهبی ظاهری) و احمد بن حنبل شیبانی (پیشوای مذهب حنبلی) و مالک بن انس اصبحی (پیشوای مذهب مالکی) و جز اینها بر این مطلب اتفاق نظر دارند.

و تنها قاضی ابو یوسف بزرگ شاگرد ابوحنیفه و قاضی القضاة بغداد با آنان مخالف است، زیرا او بنا به نقل در کتاب المنافع (ص ۳۰۹) و فتح القدير (ج ۵/ص ۲۸۳) و الموافقات (ج ۲/ص ۲۸۳) بر این اعتقاد بود که مجتهد می تواند از راه استحسان و پیروی از عادات تازه برخلاف نص حکم صادر نماید و مجله احکام عدلیه هم گفتار ابویوسف را پذیرفته است، در گزارشی که گروه تدوین مجله به صدر اعظم وقت داده بودند، گفته اند: قوانین مبتنی بر عرف و عادت با تغییر و تحول زمان تغییر پیدا می کنند (فلسفه التشریح فی الاسلام).

در هر حال محمد بن ادریس شافعی در این زمینه می گوید: هر گاه حدیثی از رسول خدا نقل کنم و بر طبق آن عمل نکنم بدانید که عقل خود را از دست داده ام.

این حزم ظاهری (پیشوای دوم مذهب ظاهری) بر این بینش بود که از هیچ حکمی

ابوهریره از راه رای بیان می کرد می گفت: این از جیب من است.

اجتهاد از راه رای بمعنای عام

در هر حال در این زمان که عهد صحابه محسوب می شود، تا آخر خلافت عثمان، اجتهاد از راه رای بعنوان یکی از منابع تشریح مانند کتاب و سنت بکار گرفته شده است.

اجتهاد از راه رای نه تنها بمعنای خاص آن (که عبارت بود از تشریح حکم براساس رای و تفکر شخصی در مواردی که نص نبود) بلکه به معنای عام آن (که عبارت است از تشریح حکم بر اساس رای و مصلحت اندیشی برای مسأله تازه حتی در مواردی بر خلاف نص نیز بکار گرفته شده است و این مطلب را علامه سید عبدالحسین شرفالدین در کتاب گرانقدر النص و الاجتهاد و علامه امینی در کتاب ارزندماش الغدیر بیان نموده اند.

تذکره: پیش از بیان نمونه هایی درباره عمل اصحاب به اجتهاد از راه رای بجا است مطلبی را در اینجا متذکر شویم.

تمام محققان و اندیشمندان مذاهب اسلامی بر این عقیده اند که با وجود نص، اجتهاد جایز نیست (لامسأغ للاجتهاد فی مورد النص) یعنی وقتی دلیل اجتهادی وجود دارد مجتهد نمی تواند مطابق رای و تفکر شخصی حکمی را برخلاف مستفاد از دلیل بیان کند. این مطلب بگونه کامل درست و تمام است زیرا اجتهاد بذل تلاش و کوشش برای پیداست آوردن حکم حوادث واقعه است هنگامی که حکم آن از راه دلیل و نص خاص روشن است غرض حاصل

ولنی مدتی نگذشت که واقع مطلب بر همگان روشن شد. ابو قتاده و عبدالله بن عمر، اظهارات او را نزد ابوبکر تکذیب و به نفع مالک بن نویره و علیه خالد بن ولید، شهادت دادند. اما با این وصف خالد قصاص نشد. سبب این همان اجتهاد از راه رأی به معنای عام و مصلحت‌اندیشی بود که از او سر زد و بدین جهت از آیه: *و لکم فی القصاص حیاة یا اولی الالباب*، چشم پوشی شد.

۲- جبايت زکات حتی با توسل به زور و جنگ

۳- بحساب آمدن سه طلاق در یک مجلس و به یک صیغه

۴- عدم تقسیم غنائم بگونه مساوی
۵- الغاء سهم مؤلفه قلوبهم از سهام زکات و نیز موارد دیگر غیر از اینها. برای آگاهی کامل در این باره می‌توانید بشماره ۳۱ مجله کیهان اندیشه مراجعه نمایید.

رویه برخی خلفای دیگر در اجتهاد از راه رأی در این دوره

محمد بن اسماعیل بخاری از عمر بن عبدالعزیز نقل کرده که هدیه در زمان رسول خدایی اشکال و تحفه بوده، ولی امروز رشوه و حرام است.

سرخسی در کتاب المبسوط (ج ۲۷ ص ۱۲۵) می‌گوید: پیامبر و ابوبکر و عمر، از مردم هدیه می‌پذیرفتند، ولی عمر بن عبدالعزیز از پذیرش آن امتناع ورزید، زیرا آن را رشوه می‌دانست.

بنا به نقل جاحظ، احمد بن الحسین بیهقی از زهری، دیه نصرانی و یهودی در

بدون نص (و دلیل معتبر) نمی‌توان رفع ید نمود و تغییر زمان و مکان را هیچگاه نمی‌توان بهانه برای تغییر آن قرار داد و این کار نادرست و بناطل است (الاحکام لاصول الاحکام ج ۱۵ ص ۳)

باید دانست که اطلاق کلام فوق ناتمام است، زیرا در صورتی تغییر زمان و مکان باعث تغییر حکم موضوع نمی‌شود. که هیچ گونه تغییری در موضوع حکم در بستر زمان حاصل نگردد، ولی اگر موضوع ویژگی خاصی یافت که در زمانهای پیش دارای این ویژگی نبوده تغییر حکم را نیز به دنبال خواهد داشت.

با وجود اینها برخی از خلفا و فقیهان اهل سنت برخلاف نص از راه اجتهاد احکامی را صادر نمودند و این به جهت بوده، یا نص را تأویل برده و یا تغییر علت حکم در نص به آن گونه که خود درک کرده و یا بر اثر مصلحت‌اندیشی بوده و یا دانستن نص را بر پایه عرف و عاداتی که بنظرشان تغییر حاصل شد.

نمونه‌هایی از اجتهاد به‌رأی
چند نمونه از احکامی که بر خلاف نص در زمان صحابه از راه اجتهاد به رأی به معنای عام صادر شد در اینجا یادآور می‌شویم.

۱- مسأله قصاص نشدن خالد بن ولید، قاتل مالک بن نویره، او پس از بازگشت از مأموریتی که برای گرفتن زکات داشت، به ابوبکر مراجعه نمود و برای توجیه کارش گفت: چون این قبیله از دادن زکات امتناع ورزیده و کافر شدند، من مالک را به قتل رساندم.

مورد نکوهش قرار داده است. الف- در نامهای که جهت نصب رفاعة به قضاوت اهواز، نوشت چنین آمده: طمع را از خود دور و با هوی مخالفت و از سستی بپرهیز و از صاحبان دعوی هدیه میپذیر و در کار قضاوت به مشورت نپرداز، زیرا مشورت در جنگ و در کارهای دنیا رواست نه در کارهای دین (...والدین فلیس بالرأی انما هوالاتباع) همانا دین بجز متابعت چیز دیگری نمی باشد پس رأی اشخاص را در آن راهی نیست.

ب- در بحارج ۲، باب ۳۴ ص ۲۸۴ از امام علی علیه السلام روایت شده که فرمود: «ترد علی احد هم القضية فی حکم من الاحکام، فیحکم فیها برأیه ثم ترد تلک القضية بعینها علی غیره فیحکم فیها بخلافه ثم تجتمع القضاة بذلک عند الامام الذی استقضاهم فیصوب آرائهم جمیعاً و الههم واحد و نبیهم واحد و کتابهم واحد. أفامرهم الله تعالی بالاخلاف فاطاعوه، ام نهامهم عنه فعصوه، ام انزل الله سبحانه دیننا ناقصاً فاستعان بهم علی اتمامه ام کانوا شرکاء له فلهم ان یقولوا و علیه ان یرضی ام انزل الله سبحانه دیناً تاماً فقصر الرسول (صلی الله علیه و آله) عن تبلیغه و ادائه والله سبحانه و تعالی یقول: ما فرطنا فی الکتاب من شیء و قال فیه: تبیان کل شیء، و ذکر ان الکتاب یصدق بعضه بعضاً و انه لا اختلاف فیه، فقال سبحانه: لو کان من عند غیر الله لوجدوا فیه اختلافاً کثیراً (و ان القرآن ظاهره انیق و باطنه عمیق لا تغنی عجائبه ولا تنقضی غرائبیه ولا تکشف الظلمات الا به فیاعجیبی و مالی لا اعجب من خطاء هذه الفرق علی اختلاف حججها فی دینها...!)»

زمان رسول خدا و ابوبکر و عمر و عثمان مانند دیه مسلمان و بهمان اندازه بود و ابوحنیفه نیز خون بهای ذمی را مساوی خون بهای مسلمان دانسته، ولی به نظر مالک بن انس اصبحی و احمد بن حنبل مروزی شیانی، دیه کافر ذمی را معادل نصف و به نظر محمد بن ادریس معادل یک سوم خون بهای مسلمان دانسته است.

و نیز بنا به نقل جاحظ، بیهقی از زهری، معاویه نصف دیه کافر ذمی را به نفع بیت المال ضبط می کرد و نصف دیگر آن را به اولیاء مقتول می داد.

ولی عمر بن عبدالعزیز سهمیه بیت المال را لغو نمود و دستور داد تنها معادل نصف دیه مسلمان را به اولیاء مقتول پرداخت نمایند (نیل الاوطار شوکانی ج ۷ ص ۵۵). همانطور که مشاهده می شود، عمل عمر بن عبدالعزیز و معاویه در زمینه دیه، مخالف عمل صحابه رسول خدا بود.

۴- مخالفت صحابه با اجتهاد از راه رأی

در این دوره اگر چه گروهی از اصحاب رسول خدا در مواردی که دارای نص خاص نبود و بلکه بعضی از آنها حتی در مواردی که دارای نص خاص بوده است به اجتهاد از راه رأی فتوا صادر می کردند ولی گروهی دیگر از اصحاب از صدور فتوا از راه رأی و تفکر شخصی خودداری نموده و به هیچ وجه از راه رأی فتوا صادر نکردند. و به این مطلب خضری بسک در تاریخ التشريع الاسلامی ص ۸۴ اشاره دارد.

امیر المؤمنین علی (علیه السلام) نه تنها از راه رأی فتوا صادر نکرد، بلکه آن را شدیداً در برخی از خطبه های نهج البلاغه

داخل نماید و از اینکه در دین خدا از راه رأی و سنجشها سخنی بگوید.

د- ابن شهر آشوب در مناقب از حضرت امام علی نقل کرد که گفت: «و يبطل حدود ما انزل الله في كتابه علي نبيه محمد و يقال رأی فلان و زعم فلان و يتخذا الآراء والقياس و ينبذ القرآن و راء الظهور فعند ذلك تشرب الخمر و تسمى بغير اسمها...»: عمل به رأی باطل و محو می‌کند حدود آنچه را که خدا بر پیامبر نازل کرده، تا اینجا که بجای اینکه گفته شود حکم خدا و پیامبر چنین است گفته می‌شود رأی و گمان فلان شخص چنین است و آراء و قیاس بجای دین تلقی می‌شود و قرآن به پشت افکنده می‌شود (و به آن عمل نمی‌شود) در آن هنگام شراب با اسم دیگری نوشیده می‌شود (یعنی محرمت با عنوانی حلال مورد ارتکاب قرار می‌گیرد).

هـ در تاریخ یعقوبی از حضرت امام علی نقل شده است که فرمود: «انما هلك الذين قبلکم بالتکلف فلا يتکلف رجل منکم ان يتکلم فی دین الله بما لا يعرفه فان الله عزوجل يعذر علی الخطاء ان اجهدت رأیک» پیشینیان شما از راه اعمال تکلف و نظر شخصی و تصنع در دین به هلاکت رسیدند، پس هیچ یک از شما بدون معرفت دین خدا با تکلف و تصنع و نظر شخصی در دین خدا سخن نگوید. البته خدا خطا را می‌بخشد در صورتی که شناخت دین بدون تکلف و اعمال رأی شخصی انجام گیرد.

در این روایت امام (علیه‌السلام) استخراج حکم را برای حوادث واقعه از راه رأی مورد نهی و منع قرار داده و اما استخراج حکم را برای آنها از راه منابع معتبر شرعی جایز

یعنی برای یکی از آنان قضیه‌های بوجود می‌آید که مطابق رأی خود حکمی برای آن بیان می‌کند و سپس همین قضیه برای دیگری اتفاق می‌افتد، او نیز مطابق رأی خود و برخلاف حکم حاکم اول حکم صادر می‌کند، آنگاه داوران نزد پیشوای خود که از آنان طلب قضاوت نموده بود جمع شده و آراء مختلف را به او عرضه می‌کنند او هم همه آراء آنها را تصویب می‌نماید (این چگونه می‌شود!) با آنکه خدا و کتاب خدا یکی است آیا خداوند آنان را به اختلاف امر نموده و آنان اطاعت کرده‌اند و یا آنکه آنان را از اختلاف (در حکم) نهی نموده و آنان معصیت او را نموده‌اند و آیا خداوند دین خود را ناقص فرو فرستاد و از آنان استعانت خواسته یا آنکه (در تشریح احکام) با خدا شریک بوده‌اند، که آنها احکامی را صادر نمایند و خدا راضی باشد، آیا دین خدا کامل بود لیکن رسول خدا در ابلاغ آنها به مردم تقصیر کرده و حال آنکه خداوند در قرآن کریم می‌گوید: ما فرطنا فی الكتاب من شیء یعنی ما چیزی را در قرآن فرو گذار نکردیم و فیه تبیان کل شیء یعنی در قرآن روشنگری هر چیزی وجود دارد و هیچ گونه اختلافی در قرآن نیست. زیرا یادآور شده که برخی از قرآن بعضی دیگر را تصدیق می‌نماید و خداوند فرمود اگر قرآن از غیر خدا می‌بود هر آینه اختلاف زیادی در آن می‌یافتید.

ج- در نفثة المصدور قمی از کتاب محاسن نقل شده (... ان علیاً ابی ان یدخل فی دین الله الرأی و ان یقول فی شیء من دین الله بالرأی والمقیاس) علی (ع) شدیداً امتناع ورزید از اینکه رأی را در دین خدا

دانسته است.

و- شيخ كليني در اصول كافي (ج ۱/ص ۵۸) از امام علي (عليه السلام) نقل مي كند: «من نصب نفسه للقياس لم يزل دهره في التباس و من دان الله بالرأى لم يزل دهره في ارتماس»: كسي كه به قياس عمل كند هميشه در اشتباه باشد و كسي كه دين خدا را به رأى خویش برگزيند هميشه (در خطا) غوطه‌ور است.

ز- در نهج البلاغه آمده است: هيچ واقعه و موضوعی نيست كه حكم آن از كتاب خدا بدست نيايد. و نيز: حكم هر موضوعی به من تعليم شد.

ح- در كتاب محلي ابن حزم از امام علي نقل شده: «لو كان الدين بالرأى لكان اسفل القدم اولى بالمسح من اعلاه»: هر گاه دين به رأى و نظر بود هر آينه مسح بر كف پا سزاوارتر از مسح روی آن بود.

منع ديگر صحابه از اجتهاد برای

در اين دوره بعضی ديگر از صحابه سخنانی در ذم اجتهاد از راه رأی بيان کرده‌اند و از عمل بر طبق رأی اظهار بدبيني نموده و آن را شديداً مورد سرزنش قرار داده‌اند.

* ابن حزم ظاهري در كتاب المحلي از عمر نقل کرده كه گفت: «اتهموا الرأى على الدين، وان الرأى منا هو الظن والتكلف» رأی را در دين مورد اتهام قرار دهيد (يعني با بدگمانی برخورد نماييد) زیرا رأی آنی كه از ما صادر می‌شود جز گمان و تكلف رأی چیز ديگری نيست.

* در كتاب الفتياء حافظ نقل شده كه عمر گفت: «اياكم و المكايه، قالوا و ما هي؟

قال: المقايسه»: شما از مكايه و سنجش بپرهيزيد، گفتند مكايه چیست؟ گفت قياس كردن چیزی به چیزی (در مقام حكم).

ابن ابی الحديد در شرح نهج البلاغه می‌نويسد: عمر در منبر گفت: «الا ان اصحاب الرأى اعداء السنن اعيتهم الاحاديث ان يحفظوها فافتوا بأرائهم فضلوا واضلوا»؛ همانا صاحبان رأی دشمنان سنت‌ها هستند، حفظ احاديث آنها را خسته نمود بدین جهت از راه آراء و نظرياتشان فتوا صادر نمودماند و در نتيجه گمراه شدند و گمراه گردانيدند.

* از ابن مسعود نقل شده كه گفت: «يذهب فقهاؤكم و صلحاؤكم و يتخذ الناس رؤساء جهالا يقيسون الامور بأرائهم»: فقيهان و صالحان شما مردم نادان را به عنوان رئيس برمی‌گزینند (و در پاسخگویی) از مسائلی كه پيش می‌آيد از راه آراء و نظريات خود قياس می‌کنند (و از اين راه پاسخگو می‌شوند).

* ابو اسحاق شيرازی از كتاب ابانه ابن بطله حنبلي از ابن عباس نقل کرده كه گفت: «اياكم والرأى» يعني (در پاسخگویی) از راه رأی بپرهيزيد.

و نيز از او نقل شده كه گفت: «لو جعل الله الرأى لاحد لجعله لرسوله بل قال وان احكم بما انزل الله ولم يقل بما رأيت»: هر گاه بنا بود خداوند رأی را برای كسي قرار دهد هر آينه آن را برای فرستاده خود قرار می‌داد و حال آنكه خداوند به او فرمود حكم كن مطابق آنچه كه خداوند فرود آورده و نگفت مطابق آنچه را كه می‌بینی (يعني از راه رأی و تفكر شخصی حكم كن).

آنکه قائلین به اجتهاد از راه رأی و قیاس را مورد سرزنش قرار داده می‌گویند: فان ادعوا ان الصحابه اجمعوا علی القول بالقیاس قبل لهم کذبتم بل الحق انهم کلهم اجمعوا علی ابطاله، اگر ادعا کنند که صحابه بر عمل به قیاس اتفاق داشتند به آنان گفته می‌شود که شما دروغ به صحابه بستید واقعیت این است که همگی آنان بر بطلان آن اجماع نموده‌اند.

این گفتار از ابن حزم تعصب‌آمیز است که از او سرزد زیرا عمل برخی از صحابه مانند ابابکر و عمر به اجتهاد از راه رأی و قیاس بگونه قطعی ثابت و قابل انکار نمی‌باشد و در این زمینه ابن قیم جوزی صاحب کتاب اعلام الموقعین دعوای تواتر نموده و می‌گوید: (ان عمل الصحابه بالقیاس و الرأی متواتراً تواتراً معنوياً فی عدة قضایا) عمل صحابه به قیاس و رأی بطور تواتر معنوی در قضایای متعددی به ثبوت رسیده است.

* ابونعیم اصفهانی (م ۴۳۰) در کتاب «حلیة الاولیاء از شعبی نقل کرد که گفت: «وما حدثوک عن اصحاب محمد فخذوه و ما قالوا برأیهم قبل علیه»: آنچه که از اصحاب محمد می‌گویید آن را بگیر و آنچه که از راه رأی و تفکر شخصی خود می‌گوئید به خودشان برگردان.

* در مصدر مذکور ج ۲ از عاصم احوال نقل شد که گفت نزد ابن سیرین بودم دیدم شخصی بر او وارد شد و از او مسأله‌ای پرسش نمود در پاسخ گفت در این باره (چیزی نمی‌توانم بگویم چون) حدیثی از حفظ ندارم به او گفتیم رأی و نظر خود را در این باره بگو در مقام پاسخ گفت: (اقول فیها برأیی ثم ارجع عن ذلک الرأی لا والله) من در این باره از راه رأی خود چیزی بگویم و سپس از آن برگردم نه بخدا قسم (چنین نشود)

ابن حزم ظاهری در کتاب المحلی پس از

در توضیح

فی

الفقه المتأثر

تألیف

آیت‌الله العظمی محمد باقر انصاری

مصحح الشهید صدر

صدر

مجمع الشهید صدر

منتشر کرده است

جلد اول شامل ایحاث طهارت، صلاة، صوم، زکاة، خمس و حج که مولف محترم دوره فقه تطبیقی را بگونه مفصل تدریس و سپس بطور فشرده تنظیم شده است. جلد دوم نیز در دسترس نشر قرار می‌گیرد.